



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و سی و هفتم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۸ گنج حضور، بخش سوم

از ترازو کم کنی من کم کنم  
تا تو با من روشنی، من روشنم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

اگر فضا را در این لحظه ببندی، منقبض شوی، خود را از دسترسی به خرد زندگی قطع می کنی، ترازو و قدرت تشخیص عقل کل را از بین می بری و ترازوی تو برحسب عقل همانیدگی ها خواهد بود. تا زمانی که فضا را می گشایی و با من روشنی، صادقانه همانیدگی هایات را شناسایی کرده می اندازی و در اطراف اتفاق این لحظه فضا را باز می کنی، من هم ترازو و هدایتم را به تو می دهم و با تو هستم و به تو کمک می کنم.

ذره‌ای گر جهد تو افزون بود  
در ترازوی خدا موزون بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

اگر ذره‌ای بر سعی و تلاش تو در جهت فضاگشایی، شناسایی همانیدگی‌ها و انداختن آن‌ها افزوده شود و فضا را بگشایی، آن ذره فضاگشایی، در ترازوی عدل خدا سنجیده می‌شود و فضای درونت بازتر می‌شود، خرد و عشق زندگی وارد چهار بُعد شده وضعیت در درون و بیرون بهتر می‌شود.

حق تعالی داد میزان را زبان  
هین ز قرآن سوره رحمان بخوان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۰

خداوند به ترازو زبان و قوه تشخیص داده است، برو این را از سوره رحمان بخوان که خداوند می فرماید: با باز کردن آسمان درون در تو ترازو و سنجش عقل کل نهاده می شود اما ما در من ذهنی به طور کلی این قدرت تشخیص و موازنه را از بین برده ایم.

-قرآن کریم، سوره الرحمن - ۵۵، آیات ۹-۷  
-«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ؛»

«آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد». [منظور از ترازو آسمان فضای گشوده شده درون است.]

– «أَلَا تَطْغَوُا فِي الْمِيزَانِ؛»  
 «تا در ترازو تجاوز مکنید.» [با انباشته کردن همانیدگی‌ها من‌ذهنی را بزرگتر نکنید]

– «وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ؛»  
 «وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و گم‌فروشی مکنید.» [بیشتر اوقات فضا را باز کنید و بر اساس من‌ذهنی فکر و عمل نکنید]

هین ز حرص خویش میزان را مهل  
 از و حرص آمد تو را خصمِ مُضِلِّ

– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۱  
 به خاطر حرص زیاد کردن همانیدگی‌ها، ترازو و قوه سنجش را در درونت رها نکن و آن را از بین نبر؛ زیرا طمع و حرص، دشمن بسیار گمراه‌کننده‌ای است.

خُنک آن دَم که بگویی که: بیا عاشقِ مسکین  
که تو آشفته مایی، سرِ آغیار نداری

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴  
—\*آغیار: جمع غیر، به معنی بیگانه، آنکه یار نباشد.

گفتم: چو چرخ گردان والله که بی قرارم  
گفت: ارچه بی قراری، نی بی قرار مایی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۵  
به خداوند گفتم: خداوندا: من مثل چرخ گردان دائماً بی قرار هستم و آرامش ندارم؛ خداوند به من گفت: درست است که بی قراری اما بی قرار ما هستی، ما تو را بی قرار کرده ایم، یعنی تا همانیدگی ها را رها نکنی و به من، خدا زنده نشوی قرار و آرامش نخواهی داشت.



خُنْکِ آن دَمِ که در آویزد در دامنِ لطف  
تو بگویی که: چه خواهی ز من، ای مستِ نزاری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴  
-نَاز: لاغر و نحیف

از خدا غیر خدا را خواستن  
ظَنُّ افزونی ست و کَلِّ کاستن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳  
از خداوند غیر از زنده شدن به او یعنی چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهم به دست آوردن زندگی و طلب کردن سود یا همانیدگی بیشتر است، اما در واقع از دست دادن زندگی و ایجاد درد بیشتر است و سبب می‌شود به خدا زنده نشویم.

خُنْكَ أَنْ دَمَ كِه صَلا دَر دَهْدَ أَنْ سَاقِي مَجْلِسِ  
كِه كَنْدَ بَرِ كَفِ سَاقِي قَدَحِ بَادِه سَوَارِي

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

حَاكِمِ اسْتِ وَ، يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ  
اَوْ زِ عَيْنِ دَرْدِ اَنْگِيزْد دَوَا

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

زیرا خداوند، حاکم و فرمانروای جهان است و او هر چه خواهد همان کند؛ به فکر، تقاضا و میل ما، آن چیزی که با من ذهنی می‌خواهیم و از طریق همانیدگی‌ها دعا می‌کنیم توجهی ندارد. چنان که اگر فضا را باز کنیم؛ از ذات درد یعنی اتفاق این لحظه و آن چیزی که ذهن ما را مشغول کرده است؛ دوا و درمان می‌آفریند. [اگر ما حاکم بودن خدا را قبول داشته باشیم در مقابل اتفاق این لحظه مقاومت و قضاوت نکرده فقط فضا را باز می‌کنیم.]

قرآن کریم، سوره آل عمران - ۳، آیه ۴۰  
 - «قَالَ رَبِّ اُنِّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَاْمْرَاَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.»  
 «گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا پسری باشد، درحالی که به پیری رسیده‌ام و زخم نازاست؟»  
 [چگونه زندگی از این من ذهنی پیر من می‌تواند متولد شود؟]

گفت: «بدان سان که خدا هرچه بخواهد می‌کند.» [یعنی خداوند هرچه بخواهد می‌کند و مطابق میل من ذهنی ما رفتار نمی‌کند. در هر سنی و هر لحظه‌ای که ما انتخاب کنیم، ما را به عنوان زندگی زنده از مرده من ذهنی می‌تواند بزایاند.]

قرآن کریم، سوره ابراهیم - ۱۴، آیه ۲۷  
 - «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛»

«خدا، مؤمنان [کسانی که فضا را باز می کنند] را به سبب اعتقاد استوارشان [زنده شدن به هشیاری حضور] در دنیا و آخرت پایدار می دارد. و ظالمان [کسانی که من ذهنی دارند و فضا را می بندند] را گمراه می سازد.» «گفتار من ذهنی هیچ وقت راست نیست و عملی نمی شود» و هرچه خواهد همان می کند.»

قرآن کریم، سوره حج - ۲۲، آیه ۱۸  
 - «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ  
 وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»

«آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ [تسلیم می‌شوند و موازی با خدا هستند] و بر بسیاری [که در من ذهنی فضا بندی می‌کنند، منقبض شده، خواست شخصی خودشان را دارند] عذاب محقق شده و هر که را خدا خوار سازد [با اتفاق این لحظه که خدا به وجود می‌آورد ستیزه کند و بگوید آن را قبول ندارم]، هیچ کس گرامی‌اش نمی‌دارد؛ زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند.»

خُنک آن دم که نشینیم در ایوان من و تو  
به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۴

خوشا به حال ما که در این لحظه از همانیدگی‌ها جمع شده و در ایوان یکتایی کنار هم می‌نشینیم. اگرچه ما دو صورت مختلف، دو نقش، دو وظیفه و دو کار جدا از هم انجام می‌دهیم اما به یک جان، به یک هشیاری زنده‌ایم و در بالاترین نقطه این عالم با ریشه بی‌نهایت قرار می‌گیریم. دیگر هیچ همانیدگی نمی‌تواند هشیاری ما را جذب کند.

هست مهمانخانه این تن ای جوان  
هر صباحی ضیفِ نو آید دوان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴  
-\*ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمانخانه‌ای است که در هر لحظه مهمانان تازه‌ای دوان دوان به آن جا می‌آیند یعنی اتفاق این لحظه، فکرها و کارهای من‌ذهنی‌ات مانند مهمانانی هستند که این لحظه وارد مرکزت می‌شوند باید در اطراف آنها فضاگشایی کرده، ناظر آنها باشی تا مرکزت وسیع شده هشیاری‌ات از جنس هشیاری حضور شود، اگر با آنها ستیزه کنی قوی‌تر می‌شوند و هشیاری تو جسمانی می‌شود.

شود اجزای تن ما، خوش از آن باده باقی  
برهد این تن طامع ز غم مایده خواری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴  
-طامع: طمع کار؛ حریص

شکر نعمت خوشتر از نعمت بود  
شکر باره گی سوی نعمت رود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵  
-شکر باره: کسی که بسیار شکر می کند و عاشق شکر است.  
شکر نعمت از خود نعمت دلنشین تر و گواراتر است؛ زیرا خاصیت شکر در ذات هشیاری وجود دارد و کسی که مرکزش عدم می شود، شکر باره شده و مدام در حال شکر است. شکر باره به نعمت توجه نمی کند؛ زیرا اگر توجهش به سوی نعمت رود با آن همانیده می شود.



شُکرُ جانِ نعمت و، نعمتِ چو پوست  
ز آنکه شُکرِ آرد تو را تا کویِ دوست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

فضاگشایی و شُکرِ جانِ نعمت و سببِ بوجود آمدن آن می‌شود و نعمت مانند پوست است؛ چرا که نعمت اصلی خود شُکر کردن است که سبب می‌شود فضا باز شود و تو را تا کویِ دوست، زنده شدن به خدا، برساند. اما همانیده شدن با نعمت، باعث می‌شود هشیاری انسان جسمی شده و او را در من‌ذهنی نگه دارد.

نعمت آرد غفلت و، شکر انتباه  
صیدِ نعمت کن به دامِ شکر شاه

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷  
—\*انتباه: بیداری؛ آگاهی

نعمت - هر چیزی که انسان با آن همانیده شود باعث غفلت و شکر - سپاسگزاری از خدا برای زنده شدن به او، باعث بیداری انسان می‌شود؛ در حالی که در دامِ شکر خدا هستی و به او زنده شده‌ای، با فضاگشایی و مرکزِ عدم، نعمت‌ها را صید کن.

ای ساقی روشن دلان، بردار سغراقِ گرم  
کز بهر این آورده‌ای ما را ز صحرایِ عدم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲  
—\*سغراق: کوزه لوله‌دار سفالی یا چینی؛ کوزه شراب  
—\*عدم: نیستی؛ نابودی

خداوندا، می‌خواهیم روشن دل، از جنس عدم شده و شایسته دریافت شراب بخشش تو باشیم. بارالها، کوزه شراب بخشش را بردار و به ما شرابی از جنس هشیاری بده که از خواب ذهن بیدار شویم؛ زیرا به این دلیل تو ما را از صحرای عدم، نیستی به این جهان آورده‌ای تا بتوانیم از این شراب گرمت بنوشیم و به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شویم.

ز آن می که او سر که شود، زو ترش رویی گی رود  
این می مجو، آن می بجو، کو جامِ غم؟ کو جامِ جم؟

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲

تمام آن خوشی‌ها و شرابی که از من ذهنی و همانیدگی‌ها می‌گیریم سر که هستند و تبدیل به مانع، مسئله، دشمن، درد و همانیدگی شده‌اند و نمی‌توانند عبوسی، غمگینی و گرفتاری‌های ما را از بین ببرند؛ بنابراین می و شراب این جهانی را مجو یعنی از موفقیت‌ها و چیزهای این جهانی زندگی نخواه. مرکزت را عدم کن و از آن فضای گشوده شده برکات زندگی را دریافت کن. جام غم این جهان، جام من ذهنی، با جام جم یعنی زمانی که مرکزت عدم، آینه، وحدت، عشق و ترازو شده و خدا آن را از شراب ایزدی لبریز می‌کند، فرق دارد. آن «می» که از من ذهنی می‌آید، تو را پژمرده می‌کند، اما آن «می» که از مرکز عدم، آینه حضور خدا می‌آید، تو را زنده می‌کند.

آن می بیار ای خوب‌رو، کاشکوفه‌اش حکمت بود  
کز بحر جان دارد مدد، تا درج در شد زو شکم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲

-\*اشکوفه: شکوفه

-\*درج: صندوق کوچک

ای انسان، ای زیبارو برو آن می را از فضای یکتایی، از مرکز عدم بیاور تا محصول و شکوفه‌اش خرد زندگی، عشق، زیبایی و برکت شود. آن می پر از مدد و یاری خداست؛ بنابراین از دریای جان، فضای یکتایی کمک بگیر تا درونت باز شده و بی‌نهایت شود و پر از جواهر، هشیاری، نور درون و اسرار خدا گردد.

این سخن پایان ندارد مصطفی  
عرضه کرد ایمان و پذیرفت آن فتی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۱

-\*فتی: جوان؛ جوانمرد

این سخنان عارفانه تمام شدنی نیست. حضرت محمد مصطفی با تسلیم، حضور و ارتعاش خود به زندگی، از طریق قرین، ایمان حقیقی را بر آن جوان عرب عرضه کرد و او نیز پذیرفت و در دلش تغییر ایجاد شد.

آن شهادت را که فرخ بوده است  
بندهای بسته را بگشوده است

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۲

آن شهادت یعنی در این لحظه به بی‌نهایت خدا زنده شدن و حقیقتاً، شاهد زنده زندگی بودن، که همواره خجسته بوده و هر کجا قدم گذاشته، آبادانی به وجود آورده است و بندهای بسته من‌ذهنی را گشوده است.

گشت مؤمن، گفت او را مصطفی  
کامشبان هم باش تو مهمان ما

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳

در اثر عرضه ایمان، شاهد بودن به زندگی، حضور قوی و ارتعاش زندگی در دل آن مهمان عرب پرخور، او مؤمن شد یعنی فضای درونش باز شد و من‌ذهنی او کوچک شده و از کنترل کردن، دست برداشت و حضرت مصطفی به او گفت: که امشب هم پیش ما بمان و مهمان ما باش.

گفت: والله تا ابد ضیف توأم  
هر کجا باشم، به هر جا که روم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۴  
—\*ضیف: مهمان

آن جوان به حضرت رسول گفت: به خدا سوگند که من تا ابد هر کجا که باشم و به هر جایی که بروم باز مهمانِ تو هستم. وقتی که در این لحظه ابدی ساکن شده و به حضور زنده می‌شویم، مهمان خدا هستیم و دیگر جا و مکان برای ما مهم نیست.



زنده کرده و مُعْتَق و دربانِ تو  
این جهان و آن جهان بر خوانِ تو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۵  
-مُعْتَق: بنده‌ای که آزاد شده باشد.

من به وسیله تو زندگی جاودانه پیدا کرده و به دست تو از اسارتِ ذهن آزاد شدم و بنده واقعی و دربانِ تو هستم  
و در این جهان، فضای گشوده شده درون و انعکاس آن در بیرون، تابع قانون قضا و کن فکان تو بوده و بر سرِ  
سفره لطف و هدایت تو نشسته‌ام و هر آن چه که تو در این لحظه به من عرضه می‌کنی، به همان راضی هستم و  
از آن استفاده می‌کنم.

هر که بگزیند جز این بگزیده خوان  
عاقبت دردِ گلویش زاستخوان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۶

هر کسی که غیر از این سفرهٔ لطف و هدایت تو، فضای گشوده شدهٔ درون و انعکاس آن در بیرون، با فضابندی، بر سر سفرهٔ بیرونی یعنی من‌ذهنی بنشیند و آن را انتخاب کند، عاقبت خزانیش، زمستان شده و استخوانِ همانیدگی‌ها گلویِ هشیاری او را خواهد درید.

هر که سویِ خوانِ غیرِ تو رود  
دیو با او دان که هم کاسه بود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۷  
—\*هم کاسه: کسی که با دیگری از یک ظرف غذا بخورد؛ کنایه از یار و همدم.

هر کسی که فضای درون را ببندد و بر سر سفره غیر تو، یعنی سفره همانیدگی‌ها و من‌ذهنی بنشیند و از آن‌ها غذا بگیرد، بدان که دیو، شیطان با او هم کاسه شده است یعنی با شیطان غذا می‌خورد.

— با تشکر: سمیه



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۸ گنج حضور، بخش چهارم

هر که از همسایگی تو رود  
دیو بی شکی که همسایه‌ش شود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۸

هر کسی که از همسایگی تو برود یعنی فضا را ببندد، بی شک دیو، شیطان، همسایه او خواهد شد.

ور رود بی تو سفر او دوردست  
دیو بد همراه و هم سفره‌ی وی است

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۹

اگر او بدون تو، یعنی بدون فضای گشوده شده و مرکز عدم، سفری طولانی برود و فکر کند که با دور شدن از محل زندگی‌اش، شاد و سعادتمند خواهد شد، دیو بد، من‌ذهنی، همراه و همسفر او خواهد بود. به عبارتی، تنها راه نجات ما فضاگشایی و آوردن زندگی به درون‌مان است. اگر ابیات مولانا را می‌خوانیم و فضاگشایی نکرده، عملاً من‌ذهنی را کوچک نمی‌کنیم، بنابراین از این دانش استفاده نمی‌کنیم.

ور نشیند بر سر اسب شریف  
حاسد ماه است، دیو او را ردیف

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۰

اگر حتی بر روی اسب به ظاهر معنوی و مورد تأیید من‌های ذهنی، سوار شود، از آن جهت که نسبت به ماه حسادت می‌ورزد، این دیو من‌ذهنی ست که بر پشت او سوار شده و همراه و هم‌ردیف اوست. بنابراین اگر با من‌ذهنی به مقام معنوی هم برسیم، آن مقام به درد نمی‌خورد.

ور بچه گیرد ازو شهناز او  
دیو در نسلش بود انباز او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۱

انسانی که از من ذهنی آزاد نشده است اگر همسر و معشوقِ این جهانی اش از او بچه دار شود، مسلماً  
دیو من ذهنی در نسل او شریک شده است.

در نُبی شارِ کُهمُ فرمود حق  
هم در اموال و در اولاد ای شَفَق

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۲

-\*نُبی: قرآن کریم

-\*شَفَق: مهربانی؛ سرخی غروب در افق.

ای مهربان، حضرت حق در قرآن کریم به شیطان فرموده است: که تا زمانی که انسان‌ها من ذهنی دارند، در مال، فرزند و همهٔ همانیدگی‌هایشان، شریک شو و آن‌ها را آلوده کن. بنابراین اگر ما من ذهنی را نگه داریم با جدی گرفتن اتفاقات و فکر و عمل کردن برحسب همانیدگی‌ها به خودمان آسیب می‌زنیم.

قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۶۴

«وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»

«با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آن‌ها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد.» [تا زمانی که شیطان یعنی من ذهنی را زنده نگه داشته‌ایم تحت نفوذ آن خواهیم بود.]



گفت پیغمبر ز غیب این را جلی  
در مقالاتِ نوادرِ با علی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۳  
—\*جلی: آشکار

—\*نوادر: جمع نادره؛ به معنی کمیاب  
پیامبر این مطلب را از عالمِ غیب در مقالات و سخنان نادر و کمیاب با حضرت علی آشکارا بیان فرموده است.

یا رسول الله رسالت را تمام  
تو نمودی هم‌چو شمس بی غمام

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۴  
—\*غمام: ابرش

آن مهمان عرب به حضرت محمد گفت: ای رسول خدا، تو رسالت خویش را مانند خورشیدی که هیچ ابری آن را نپوشانده باشد به طور کامل به انجام رساندی. [اگر در اطراف اتفاق این لحظه فضاگشایی کنیم زندگی پیغامش را به ما می‌رساند.]

این که تو کردی، دو صد مادر نکرد  
عیسی از افسونش با عازر نکرد

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۵

این مهر و محبتی که تو در حق من کردی و محبتی که خدا در این لحظه به همه انسان‌ها می‌کند حتی تمام مادران دنیا نیز در حق فرزندان‌شان نکرده‌اند و عیسی با افسون خود با عازر که مرده بود و دوباره زنده شد، نکرد یعنی آن کسی که به ما عشق می‌ورزد و می‌خواهد ما را به خدا زنده کند، باید خودش به خدا، زنده شده باشد.

از تو، جانم از اجل نک جان ببرد  
عازر، ار شد زنده زان دم، باز مرد

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۶

ای رسول خدا، اینک جانم به برکت وجود تو از مرگ جسمی نجات پیدا کرد و مرگ دیگر نمی تواند مرا بکشد؛ چرا که من در این لحظه ابدی ساکن شده و به ابدیت خدا زنده شده‌ام اما عازر، اگر چه آن دم از نفس عیسی جسمش زنده شد اما دوباره مرد. به عبارتی، اگر کسی انسان را نسبت به من ذهنی، بمیراند به طوری که هیچ من ذهنی نماند؛ بنابراین به ابدیت خدا زنده شده و دیگر نخواهد مرد.

گشت مهمانِ رسول آن شب عرب  
شیرِ یک بز نیمه خورد و بست لب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷

آن عرب در آن شب، دوباره مهمان حضرت رسول شد و برخلاف شب قبل که به تنهایی همه غذاها را خورده بود، فقط نصف شیری را که از یک بز دوشیده بودند، خورد و دهانش را بست یعنی سیر شد.

کرد الحاحش: بخور شیر و رُقاق  
گفت: گشتم سیر، وَاللّٰه بی نفاق

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸  
—\*الحاح: اصرار، پافشاری  
—\*رُقاق: نان نازک

پیامبر به او اصرار کرد و فرمود: از شیر و نانِ نازک باز هم بخور، مهمان گفت: به خدا قسم بدون هیچ تظاهر، ریا و دروغی سیر شدم.

این تکلف نیست نی ناموس و فن  
سیرتر گشتم از آنکه دوش من

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۹  
—\*دوش: دیشب

این کار من از روی تکلیف، ظاهرسازی و به خاطر حيله و حیثیت بدلی من ذهنی ام نیست، بلکه من حتی از دیشب هم سیرتر شده‌ام. [هرکسی که نور ایمان در درونش روشن شده، ذرات وجودی اش به زندگی مرتعش شود و شادی بی سبب زندگی را حس کند، خوشی چیزهای بیرونی و زندگی خواستن از آنها را رها می کند.]

در عَجَب ماندند جمله اهل بَیت  
پُر شد این قَندیل زین یک قطره زَیت؟!!

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰

-\*قندیل: چراغ

-\*زَیت: روغن زیتون و هر روغن نظیر روغن چراغ و روغن خوراکی و روغن عطر و غیره.

اهل خانه پیامبر همگی تعجب کردند و گفتند: چگونه این چراغ با این یک قطره روغن پُر شد؟ یعنی این مرد درشت هیكل باید مقدار زیادی غذا بخورد، چرا این قدر کم غذا خورد؟! [انسان‌هایی مثل مولانا که به زندگی زنده شده‌اند با خوردن مقدار کمی غذا سیر می‌شوند، افراد مفیدی هستند و ساعات زیادی هم کار می‌کنند.]

آنچه قوتِ مرغِ بابیلی بود  
سیریِ معده‌ی چنین پیلی شود؟!

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱  
—\*بابیل: ابابیل به معنی پرندگان که دسته‌دسته باشند.

مگر ممکن است که غذای ناچیز پرنده‌ای کوچک، معدهٔ بزرگِ چنین انسانی که هیکلش به بزرگی یک فیل است  
را سیر کند؟ واقعاً که تعجب آور است.



فُجْفُجُه افتاد اندر مرد و زن:  
قدرِ پشه می خورد آن پیلتن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۲  
—\*فُجْفُجُه: پچ پچ

در میان مرد و زن پچ پچ افتاد یعنی اهل خانه پیامبر با هم به نجوا پرداختند و از روی تعجب با من ذهنی از یکدیگر سؤال می کردند و می گفتند: چیز عجیبی است! این شخص که هیکلش اندازه فیل است، به اندازه یک پشه غذا می خورد. [من ذهنی نمی تواند درک کند، انسانی که به خدا زنده شده است، با وجود این که کارهای بزرگی انجام می دهد ولی نیازهای کمی دارد و چیز زیادی از این دنیا نمی خواهد.]

حرص و وَهْمِ کافری سرزیر شد  
اژدها از قوتِ موری سیر شد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۳  
-سرزیر شدن: سرنگون شدن؛ در این جا به معنی محو شدن و فروکش کردن است.

هر گاه طَمَع، حرص، وهم و خیالات کافرانۀ من ذهنی کسی، از بین رفته و به شادی زندگی مرتعش شود، اژدهای  
من ذهنی با غذای مورچه‌ای سیر خواهد شد.

آن گداچشمی کُفر از وی برفت  
لوتِ ایمانی‌ش لَمُتْرُ کرد و زَفْتُ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۴

-\*لوت: غذا

-\*لَمُتْرُ: چاق

-\*زَفْتُ: بزرگ و ستبر

هرگاه تنگ نظری، حسادت و هرچه بیشتر بهتر کافرانه من ذهنی از بین برود غذای ایمانی و طعامِ روحانی، نور و ارتعاش زندگی او را چاق یعنی فضای درونش را بازتر کند.

آنکه از جُوعُ البَقَرِ او می طپید  
همچو مریم میوه جنت بدید

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۵  
—\*جُوعُ البَقَرِ: گرسنگی گاو؛ نوعی بیماری که شخصی هرچه می خورد سیر نمی شود.

آن کسی که از شدت گرسنگی به طمع، حرص و هر چه بیشتر بهتر من ذهنی مرتعش شده، سیر نمی شد، به درد می افتاد و پریشان می گشت، اینک مانند حضرت مریم میوه بهشتی، غذای نور، ارتعاش و برکات فضای گشوده را، با شناسایی و انداختن همانیدگی ها دید.

میوهٔ جنت سوی چشمش شتافت  
معدۀ چون دوزخش آرام یافت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶

میوهٔ بهشت در درونش زنده شد و به چشم، آنها را دید و مرکز پر از درد و خواهشش که مثل دوزخ بود آرام گرفت. [شما مرتب در مرکزتان از فکر خواستن یک همانیدگی به یک همانیدگی دیگر می‌پرید، اگر بتوانید مرکزتان را با فضاگشایی عدم کنید خواهید دید که این خواستن‌ها از بین رفته، مرکز شما آرام گرفته و دیگر دوزخ نخواهد بود.]

ذات ایمان نعمت و لوتی ست هَوَل  
ای قناعت کرده از ایمان به قول

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۷  
- \*هَوَل: ترس؛ در اینجا منظور عظیم و شکوهمند است.


ای کسی که از حقیقت ایمان، یعنی باز شدن فضای درون و زنده شدن به زندگی محرومی، فقط به لفظ و کلام  
من ذهنی بسنده کرده‌ای و عملاً فضا را باز نکرده‌ای، بدان که جوهر ایمان یعنی باز شدن فضای درون و زنده  
شدن به خدا نعمت و طعامی بس عظیم و شگفت‌انگیز است.

- با تشکر: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**